



“ غریو یک استیصال

در نقد دختران خیابان انقلاب

” ارغوان حکیمی

آبان ۱۳۹۷

غریو یک استیصال

در نقد دختران خیابان انقلاب

ارغوان حکیمی

"وظیفه‌ی تاریخی پرولتاریا، هم‌رهایی از همه‌ی پیوندهای ایدئولوژیک با سایر طبقات، و هم بنا نهادن آگاهی طبقاتی خویش بر مبنای موضع یگانه‌ی طبقاتی و متعاقباً استقلال منافع طبقاتی‌اش است. تنها در این صورت است که قادر به رهبری همه‌ی عناصر ستم‌دیده و استثمارشده‌ی جامعه‌ی بورژوازی در مبارزه‌ی مشترک علیه ستم‌کاران اقتصادی و سیاسی است."^۱

مونولوگ‌های یک تماشاچی

کسی درجایی می‌گفت: «اولین‌شان باید از همه شجاع‌تر باشد که جرئت می‌خواهد شعله‌ور کردن آتش انقلاب در این حکمرانی اختناق. از قضا مادر هم هست، الحق که کار کمی نیست جگرگوشه را وانهادن و در دل شیر رفتن.» با کمی تردید ادامه داد: «شاید هم دومی‌شان، نه؟ به‌هرحال او بود که این انقلاب را ادامه داد که اگر شجاعت او نبود کجا این راه ادامه می‌یافت؟ نمی‌دانم.» می‌گفت: «کاش می‌دانستم آن اولین صفیر آزادی در آن لحظات شکوهمند، گاه ایستادن بر سکوه‌های قهرمانی، آن‌سان که چوب در دستش را بی‌اعتنا به همه‌چیز و همه‌کس و مصمم به فرا چنگ آوردن خواسته‌اش تکان می‌داد، همان لحظات به چه فکر می‌کرد؟ به چه فکر می‌کرد که در سکوتش این چنین آزادی‌خواهی‌ای را فریاد می‌زد؟»

من اما در همه‌ی این دختران و رای شماره‌های ترتیبی‌شان چون کالاهایی اتیکت‌خورده، و رای شهر و خیابان مبارزه‌شان، به دنبال چیز دیگری‌ام. مصمم به دانستن لحظات قبل از صعود، قبل از نمایش شجاعت، مُصر به این‌که آیا این دختران جوان پیش از صعود به بلندی‌های افتخار بر "چه باید کرد" خود به‌مثابه‌ی "چه باید کرد" زمانه‌شان نائل آمده بودند؟ من پیش از همه‌چیز و همه‌کس با خود جنگیده بودم و برایم روشن بود که "چه باید کرد" جست‌وجویی من، نه چه باید کردی در جواب خستگی و استیصال از وضعیت و نه از جنس هر نوع تعیین تکلیفی، که "چه باید کرد" لنین بود و پرواضح که پاسخ آن نیز هم. من در تمام لحظات نمایش پرشکوه به دنبال نشانی از این جنس بودم که آیا دختران جوان اصلاً به مصاف "چه باید کرد" رفته بودند؟

در تدارك صحنه

امروز که ضرورت بر قلم زدن دیده شد، چندین ماه از شورش‌های دی‌ماه ۹۶ ایران می‌گذرد. شورش‌هایی که گرچه اوج آن در همان روزها بود اما در مردادماه نشان داد که به‌مانند آتش زیر خاکستر هرلحظه امکان شعله‌ور شدن دارد. صدای شعار معترضان هنوز هم در گوش‌مان می‌پیچد: "نه غزه نه لبنان، جانم فدای ایران"، "مرگ بر گرانی"، "رضاشاه، روحت شاد" و پیامی مخصوص برای آقای خامنه‌ای که "سید علی بیخشین، دیگه باید بلند شین."

۱. تأملی در وحدت اندیشه‌ی لنین، گئورگ لوکاج

ترامپ زیرکانه از برجام خارج شد و راهی بهتر از آن را برای رسیدن به اهداف چندین ساله‌ی آمریکا در ایران و منطقه یافت. رفقای منطقه‌ای‌اش نیز از هیچ اقدامی دریغ نخواهند کرد تا این دشمن دیرینه را نیمه‌جان بیاوند و کارش را تمام کنند. شاهزاده‌ی پهلوی که بیش از هر زمان دیگر شرایط را برای برپایی يك جشن بزرگ فراهم دیده، هرروز پیام‌هایش را روانه‌ی سینه‌چاکان و دوست‌دارانش می‌کند و امیدوار است که مردم نه فقط به او بلکه "به جریان اعتماد کنند"^۲ (تأکید از من است) و خوب می‌داند میزبانان محفل تدارک دیده‌شده نه فقط سلطنت‌طلبان و آنان که فیل‌شان یاد هندوستان کرده بلکه جمع کثیری از تمام اپوزسیون ایران از راست تا چپ است که با راه و هدف به‌ظاهر متفاوت و حتی متضاد از یکدیگر در نقطه‌ی پایانی و مقصدشان باهم در تلاقی‌اند و آن نقطه چیزی نیست جز سرنگونی صرف جمهوری اسلامی. مقصدی که پیروزی صفوف نیروهای ارتجاعی با اهداف و افقی ارتجاعی برای هموار کردن مسیر اجرای پروژه‌ی بزرگ امپریالیستی است، پروژه‌ای که در محتمل‌ترین حالت خود به فروپاشی و انهدام اجتماعی منجر می‌شود. این جشن بزرگ چیزی نیست جز جشن سرنگونی صرف جمهوری اسلامی و همه‌ی ما "دعوت" ایم.

امروز رسانه‌های خارج از کشور بیش از هر زمان دیگری مشغول فعالیت‌اند؛ خبرنگارانی که روبه‌روی دوربین برای وضع اسفبار مردم ایران گریه می‌کنند؛ فعالان مدنی و تحلیل‌گران سیاسی از دست راستی‌ترینشان تا خیل عظیمی از جریانات چپ. از رهبر روسری به سر شارلاتانیسم مجاهدین و دارودسته‌اش تا پسرک جوانی که همین چند سال پیش از صف جنبش دانشجویی با پرچمی سرخ از ایران رفت و حالا سر از آمدنیوز و ایران‌ارشیسم درآورده و از آن‌جا تزه‌ای سیاسی‌اش را صادر می‌کند. به این خیل اضافه کنید تعداد زیادی از محافل و هسته‌های براندازی عرصه‌ی مجازی که توانسته‌اند در پس مضحکه‌ی خود عده‌ای را نیز بسیج کنند.

هر جوانی که آب‌وهوای کشور را مساعد ندید و باروبندیل را به مقصد غرب بست، حالا از هر تریبونی که دست دهد از نقض حقوق بشر و حقوق زنان در ایران می‌گوید و سعی دارد این‌گونه نقشی در "جریان" داشته باشد. هشتگ‌ها برای آزادی ایران و نجات مام وطن ترند^۳ می‌شوند؛ هشتگ‌هایی که هرکدام‌شان حامل "دعوت"ی برای آن‌ور آبی‌هاست غافل از این‌که این دعوت‌شدگان خود از قبل پایی در قضیه دارند.

چپ سرنگونی‌طلب ایرانی که دی‌ماه را در هیبت يك خیزش و شاید انقلاب اجتماعی فرودستان دیده، گاه‌گذاری در گوشه و کنار بیانیه‌های تجویزی و تکراری‌اش، خطر ارتجاع امپریالیسم را گوشزد می‌کند و بعضاً باز شدن گره کار را با تغییر شعارها، امکان‌پذیر می‌بیند. نحوه‌ی رویارویی‌اش با کارگزاران شورش دی‌ماه نه از منظر پیشبرد اتحاد و سیاست طبقاتی رادیکال و "طبقه برای خود" شدن که صرفاً از منظر پایگاه طبقاتی آن کارگزاران با دیدی مکانیکی است. چپ ایران با مطالبات معیشتی و خواست فرودستان در این شورش برخورداردی فرودست‌گرایانه، اخلاق‌مدار و دلسوزانه دارد. صرف حضور کارگران و اقشار فرودست جامعه با خواست‌هایی معیشتی، چپ سرنگونی‌طلب را برای فعلیت انقلابی به اقتناع می‌رساند. افق‌های ارتجاعی این شورش‌های کور و تجارب اسفناک سیطره‌ی امپریالیستی در منطقه برای این چپ‌چندان هشداردهنده نیست که اگر می‌بود در هنگامه‌ی چنبره‌ی امپریالیسم بر وضعیت، همچنان از "شورش نان، کار، آزادی" سخن‌سرای می‌کرد. اینان در باورشان انقلاب سوسیالیستی را در دستور کار می‌بینند، آن‌هم درست زمانی که وضعیت و توازن نیروها از فعلیت انقلاب سوسیالیستی دور است و از همین جهت است که برخوردشان چهره‌ای ایدئالیستی دارد. چپ سرنگونی‌طلب اگر در مسیر سرنگونی به‌زعم خود انقلابی‌اش با نقدی روبه‌رو شود، سریع انقلاب ۵۷ را یادآوری می‌کند که این‌بار نباید همچون توده‌ای‌ها و فداییان اکثریت که پیروزی را دو دستی تقدیم پدر کردند میدان را خالی کرد. برای آنان هر هشدار معنایش خیانت و ترس

۲. از صفحه‌ی شخصی رضا پهلوی در توییتر

"دلواپسان" است. تورم بیانیه‌های احزاب و جریان‌ها سرسام‌آورند اما در همه‌ی بیانیه‌ها، واژه‌های تهی گشته از معنای انضمامی، ظاهر فریبنده‌ی "دعوت" طبقه‌ی کارگر به ناپودی را همچنان حفظ می‌کنند:

"زنده‌باد سوسیالیسم"، "زنده‌باد حکومت کارگری"

فضای داخلی ایران آشفته و متشنج است و وضعیت معیشتی فرودستان روزه‌روز فاجعه‌بارتر می‌شود. چهره‌ی کریه فقر و شکاف طبقاتی بیش‌ازپیش خود را نمایان ساخته؛ وضعیت برای فرودستان بحرانی است.

از این طرف آقای خامنه‌ای پیام شعارها را خوب دریافته و آن را با پیامی مخصوص‌تر پاسخ می‌دهد: "هیچ‌کس هیچ غلطی نمی‌تواند بکند." اما فقط باید کور بود و در پسِ خط‌ونشان‌های موشکی اخیر و اقتدار آمیخته با هشدار و تهدید در سخن‌سرایی‌ها، یک بن‌بست تاکتیکی و یک تکاپوی ناشی از نگرانی را ندید؛ نگرانی از تغییراتی در پایگاه توده‌ای حکومت ایران.

در یک پرده: قهرمانان روی سکوها می‌ایستند.

صحنه یک جعبه‌تقسیم برق شهری در خیابان انقلاب تهران است.

چند روز پیش از شروع اعتراضات دی‌ماه در ایران، زنی جوان بالای سکوی می‌رود، چوبی که روسری‌اش را بر آن آویخته، تکان داده و این‌گونه اعتراض‌اش را به حجاب اجباری نشان می‌دهد. به فاصله‌ی کوتاهی از آن، خبر این پیشامد به همراه تصویر زن جوان، سرخط اخبار رسانه‌های مختلف خارج از کشور می‌شود تا فریاد آزادی‌خواهی یک قهرمان که از نقض حقوق زنان در ایران به فغان آمده، به جهانیان مخابره شود.

در آن روزها پرسش متداول این بود: دختر خیابان انقلاب کجاست؟

روزهای بعد و در بحبوحه‌ی اعتراضات دی‌ماه، این حرکت با همین شکل و شمایل در تهران و چند شهر دیگر تکرار می‌شود و دختران خیابان انقلاب در هیئت جنبشی ظاهر می‌شوند که خواسته‌شان آزادی زنان ایرانی از حجاب اجباری است. در یکی از روزهای اوایل آبان‌ماه امسال، این حرکت توسط دختری دیگر در میدان انقلاب تهران تکرار می‌شود.

اما در آن روزها و همچنان تا به امروز نیز، سؤال ما این است: دختران خیابان انقلاب کجا ایستاده‌اند؟!

نابرابری و ستم بر زن، گرچه در جوامع مختلف و در ظروف زمانی متفاوت با توجه به ساختارهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و با تأثیرپذیری از عرف و مذهب شکل خاص خود را تعیین بخشیده و شدت و حدت ویژه‌ی خود را داشته، اما می‌توان بر سر وحدت دو مؤلفه‌ی مهم در آن اتفاق نظر داشت؛ اول ریشه‌های مشترک پای‌گیری این ستم جنسیتی و دوم پابرجایی این ستم در همه‌ی جوامع امروزی به‌رغم تلاش‌های فعالین حقوق زنان در این مورد و ادعاهای در بوق و کرناشده‌ی برخی جوامع غربی مبنی بر آزادی و برابری کامل زنان در این جوامع.

تلاش برای حل مسئله‌ی زن و تحلیل و کندوکاو در هر اقدامی که خود را در جهت حل این مسئله شناسایی و تعریف می‌کند، بایستی ما را به سمت شناسایی ریشه‌های معضل زنان بکشانند.

در دوران پیشاتمدن - دوران توحش و بربریت - عدم تکامل نیروهای مولده باعث شده بود تا انسان آن دوران برای گذران زندگی در کنار گردآوری خوراک و روش‌های ابتدایی کشت دانه‌ها و گیاهان به شکار گاه‌گذار، البته نه به‌عنوان منبع همیشگی و مدام تهیه‌ی معاش روی آورد. انسان این دوره هنوز یکجانشین نشده بود. در میان قبیله زندگی می‌کرد و ساخت تیره‌ای، نقشی به‌مانند خانواده‌ی امروزی برای او ایفا می‌کرد. مردان به شکار می‌پرداختند اما چیرگی ابتدایی و ضعیف انسان آن دوران بر طبیعت وحشی اطراف مانع از ایفای نقش اساسی شکار در تولید معاش بود. در این میان زنان به علت شرایط ویژه‌ی بارداری و نگهداری و پرورش کودکان در شکار شرکت نداشتند و نقش اصلی‌شان پرورش نسل بعدی برای بقای نوع انسان - که هنوز

در برابر طبیعت به شدت ضعیف و آسیب‌پذیر بود- و گردآوری خوراک و کشت گیاهان و دانه‌ها با شیوه‌های ابتدایی و ساده به‌عنوان یک منبع اصلی در تأمین غذای انسان آن دوران بود.

شیوه تولید کهن مازاد تولیدی برای انسان آن دوران به دست نمی‌داد؛ مالکیت خصوصی اساساً وجود نداشت و هر آن‌چه تولید می‌شد برای بقای زیست "ما" در قبیله به‌کار می‌رفت.

روابط جنسی، برحسب ضرورت تاریخی آن دوران در درون قبیله آزاد و پدر افراد شناخته‌شده نبود؛ بنابراین تبار از مادر به فرزندان منتقل می‌شد و به اصطلاح، قبایل آن روزگار مادرتبار بودند. این نکات شاید نه‌چندان کامل، ویژگی جوامع انسانی بدون طبقه‌ی آن دوران بود.

نقش برجسته‌ی زنان در تولید معاش و شیوه‌های گذران زندگی و همچنین پرورش فرزندان در راه "زادآوری گونه‌ها" به آنان جایگاهی محوری در سازوکار اجتماعی تولید قبیله داده بود؛ جایگاهی برابر با مردان‌شان و نه برتر نسبت به آنان.

با پیشرفت شیوه‌ها و ابزار تولیدی و گذار انسان از مراحل بالایی دوران بربریت به دوران تمدن، اوضاع چرخش و تغییری قابل توجه یافت. تکامل نیروهای مولده و آشنایی انسان با محیط وحشی خوی زندگی‌اش و به تبع استیلای نسبی بر آن، او را وارد دوران نوینی کرد که دیگر نه شکار و گردآوری خوراک که کشاورزی و اهلی کردن حیوانات و دام‌پروری زندگی‌اش را تأمین می‌کرد.^۴ این پیشرفت، مازاد تولیدی را برای انسان فراهم کرد که به دلیل ضرورتش برای بقا بسیار مهم و حیاتی بود، بنابراین برای نخستین بار مالکیت و جنگ برای حفظ و دفاع از آن مازاد تولید پدید آمد. البته این مالکیت ابتدا نه فردی که چیزی متعلق به قبیله بود اما با گذر زمان و آغاز یکجانشینی و شکل‌گیری هسته‌ی اولیه‌ی روستاها و درنهایت جدا شدن خانوارها از هم این مالکیت فردی شد و "من" فردی در مقابل "ما"ی جمعی قبیله به پیروزی رسید. بدین ترتیب ثروت‌های اولیه شکل گرفتند و از دل آن طی قرون متمادی طبقات و به تبع آن نابرابری‌ها و ستم‌های طبقاتی بیرون آمدند. در این میان نقش زن و شکل خانواده نیز تغییری اساسی یافت. رویگردانی مردان از شکار به‌عنوان یکی از منابع اصلی تهیه‌ی خوراک-نه به‌طور کامل- و پرداختن به کشاورزی اولیه، دام‌پروری و همچنین استفاده از ابزارآلات پیشرفته‌تر و احتمالاً سنگین که کار با آن برای زنان باردار و بچه‌دار سخت بود، باعث شد از نقش برجسته‌ی پیشین زنان در تولید معاش کاسته شود. ابزار تولیدی موجد ثروت و مالکیت، در این برهه‌ی تاریخی در دست مردان قرار گرفت و زنان به دنبال محرومیت از آن، جایگاه اجتماعی پیشین‌شان را از دست دادند و به جنس دوم فرودست بدل شدند. مردان به وارثانی نیاز داشتند که ثروت‌های کسب‌شده‌ی آنان را به دست گیرد اما این امر بدون یک ساختار اجتماعی پدرسالار ممکن نبود؛ بنابراین با آغاز دوران تمدن و شکل‌گیری طبقات شکل‌های اولیه‌ی روابط جنسی آزاد جایشان را به خانواده‌ی تک‌همسری دادند. پدرسالاری به‌جای مادرتباری نشست، زنان به بردگانی تبدیل شدند که کارشان برطرف کردن نیاز جنسی مردان بود و البته به دنیا آوردن و پرورش وارثان مردان و کار خانگی برای افزایش ثروت آنان. آن‌گونه که فردریک انگلس در کتاب "منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" بیان می‌کند که: "نخستین دوگانگی طبقاتی که در تاریخ پدید آمد همزمان است با تکامل دوگانگی میان مرد و زن در ازدواج تک‌همسری و نخستین ستم طبقاتی همزمان است با ستم جنس نر بر جنس ماده. تک‌همسری یک پیشرفت بزرگ تاریخی بود ولی از سویی همراه با برده‌داری و ثروت خصوصی، عصری را آغاز کرد که تا امروز ادامه دارد، و در آن هر پیشرفتی پسرفتی نسبی را در خود دارد که در آن رفاه و تکامل یک گروه به بهای بدبختی و سرکوب گروهی دیگر به دست می‌آید. تک‌همسری شکل یاخته‌ای جامعه‌ی متمدن است، شکلی که در آن می‌توانیم سرشت تناقض‌ها و تضادهایی را که پس از آن در جامعه به‌شدت رشد می‌کنند بررسی کنیم."

مسئله‌ی ستم بر زن در نقطه‌ی آغازش مسئله‌ای طبقاتی است همچنان که در تداوم و پابرجایی‌اش تا به امروز نیز طبقاتی است. ستم طبقاتی و ستم جنسیتی به یکدیگر پیوند خورده و همچنان نیز گره‌ای بازنشده باقی مانده. پابرجایی ستم جنسیتی نمی‌تواند علت دیگری جز تغذیه‌ی هرچه بیشتر ستم طبقاتی داشته باشد. امروز هم تداوم ستم بر زن در راستای تداوم ستم طبقاتی و خدمت به چیرگی سرمایه بر کار است. حیات سرمایه به ستم‌های جنسیتی و انقیاد زنان وابسته است آن‌چنان که در دوره‌ای کار

۴. این روند تکاملی در اکثر نقاط دیده می‌شود با تفاوت‌هایی در آمریکا نسبت به آسیا و حتی میان خود قبایل آسیایی.

طاقت‌فرسای خانگی و پوسیدن در اندرونی‌ها برای بازتولید نیروی کار مردان، این نیاز را برطرف می‌کند و در دوره‌ای دیگر فروش ارزان نیروی کار زنان و چپاول آنان در محیط کار. این چنین است که مبارزه در راه رهایی زنان در این دوره باید هم‌سو با مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا بوده و در درون این مبارزه خود را برساند و اعتلا بخشد. این رهایی جز با از میان رفتن طبقات میسر نخواهد بود.

بدیهی است که ستم جنسیتی رانده‌شده بر زن، نه خاص زنان یک طبقه و یا قشری ویژه که ستمی بر تمام زنان بوده و همواره نیز با مؤلفه‌های مذهبی، فرهنگی و قومی شدت یافته اما زنان کارگر همواره ستمی مضاعف را بردوش کشیده‌اند. مضاعف از آن جهت که ستمی جنسیتی بر ستم طبقاتی تلنبار شده. ستم‌های طبقاتی‌ای که بر فرودستان جامعه تحمیل می‌شود مفهوم مردم را به‌مثابه‌ی کلیتی یکدست می‌شکافد. بستر اقتصادی-اجتماعی زیست هر طبقه‌ای موقعیت، ضرورت، منافع و دغدغه‌های مشترکی در زنان و مردان آن طبقه ایجاد می‌کند که قوی‌تر از مشترکات جنسیتی و ستم‌های برخاسته از آن است. از این رو مسئله‌ی زن نیز نه تلاش کلیت زنان در برابر کلیت مردان برای کسب برابری و نیل به آزادی، که مسئله‌ای تماماً طبقاتی است. زنان طبقه‌ی کارگر نمی‌توانند خواهان برابری با مردان‌شان در سهمی باشند که ستم‌های طبقاتی از هر دوی آنان سلب کرده است، برابری در چه چیز؟ در سهمی که اصلاً وجود ندارد؟! زنان پرولتاریا هم در نفی ستم طبقاتی و هم ستم جنسیتی می‌کوشند و در این راه از ایستادن در مقابل هم‌جنسان بورژوازی خود که خواهان سهم برابر با مردان‌شان از استثمار و چپاول پرولتاریا هستند، هیچ ابایی ندارند.

واضح است که منظور همپایی جنبش زنان با جنبش پرولتاریای رزمنده و آگاه است؛ اما خود این همراهی و چندوچون آن جای بحث دارد. گستردگی ستم جنسیتی و تعداد بالای جمعیت زنان به جنبش آنان در مقابل جنبش‌های قومی، دانشجویی، همجنسگرایی و... جایگاه ویژه‌ای بخشیده است. در سراسر دوران تمدن، جنبش زنان جنبشی برای رهایی تمام زنان و پیگیری خواست‌های تاریخی آنان است. جنبشی که هم‌سو با مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا پیش می‌رود، چشم‌اندازهایش را وامدار این مبارزه است و منافعش نه صرفاً منافی گذرا در جهت پیشبرد اهداف خود که منافع کلیت مبارزه و انقلاب پرولتری است. جنبش زنان جنبشی است که برای پیروزی ناگزیر از قرارگرفتن در درون مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا است و به همین دلیل خود را همچون عضوی از پیکره‌ی این مبارزه تبیین و شناسایی می‌کند. عضو پیکره از درون آن پیکره خود را اعتلا می‌بخشد. هدف نهایی و مسیرش همان هدف و مسیر پیکره است و هدایتش از سوی پیکره صورت می‌گیرد. به عبارت درست‌تر درهم‌آمیختگی جنبش رهایی‌بخش زنان و مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا در نقطه‌ی نهایی با یک محوریت و سوژگی است؛ محوریت مبارزه‌ی طبقاتی و سوژگی پرولتاریا که سایر جنبش‌های عدالت‌خواهانه مانند جنبش زنان، دانشجویان، هم‌جنس‌گرایان و غیر از آن را باید در حول این محوریت تعریف کرده و سازمان داد. هرآنچه غیر از این، به بیراهه کشاندن جنبش زنان و بازی کردن با کلافی درهم‌پیچیده و سردرگم‌کننده است. از طرفی دیگر جنبش رهایی‌بخش زنان جنبشی است که باید در عین حال استقلال‌اش را از نظر پیگیری مداوم مطالبات خاص زنان حفظ کند و مطالبه‌گر همیشگی خواست‌های آنان در مسیر همراهی با مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا باشد. این جنبش همواره باید منافع زنان، خواست‌های آنان و پیشرفت‌های جنبش برای رهایی زنان را دنبال کند و از طرف دیگر این استقلال را نه به‌عنوان جنبش‌گرایی و استقلال کامل پویش زنان از مبارزه‌ی طبقاتی، که مطالبه‌گری همیشگی خواست‌های زنان و احقاق حقوق ازدست‌رفته‌ی آنان به‌واسطه‌ی جنسیت‌شان تعریف کند. جنبش رادیکال زنان باید کاری را به انجام برساند که بورژوازی با همه‌ی توانش نتوانست آن را حتی برای زنان هم طبقه‌ای خود محقق سازد.

در این راستا طبقه‌ی کارگر باید بتواند جنبش زنان را در راستای مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا قرار داده و رهبری کند. پراتیک آن‌ها -پراتیک پرولتاریا- کمونیسیم است. افق اجتماعی آنان، وقوع انقلاب اجتماعی، الغای طبقات و برقراری دیکتاتوری پرولتاریاست و تمامی مبارزات آنان در راه رهایی زنان در یک کلیت بررسی می‌شود و پیروزی یا شکست آن مبارزه نسبت به تأثیر آن بر اعتلای کلیت سنجیده می‌شود؛ کلیت مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریای آگاه و رزمنده.

در این جا بحث بر سر رهبری جنبش زنان، افق‌ها و اهداف، شکل مطالبه، محتوای خواست‌ها و تأثیرپذیری و تأثیرگذاری‌های آن بر مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریاست.

سرانجام این‌که از منظر کمونیست‌ها، امکان تحقق رادیکال‌رهایی و آزادی زنان، کسب برابری و عدالت جنسیتی نه با جنبش زنان که با جنبش کمونیستی و رادیکال زنان است. واژه‌ی کمونیسم منشأ تفاوت‌های بسیاری در درخواست‌ها و مطالبات زنان است. شیوه‌ی بیان و افق‌های سیاسی‌اش هم با سایر پویش‌های غیر رادیکال متفاوت است.

اگر زنان طبقه‌ی کارگر نتوانند رهبری جنبش زنان را در راستای پیشبرد سیاست طبقاتی پرولتاریا به دست بگیرند و اگر نتوانند تاکتیک‌های این جنبش را در جهت استراتژی کلیت مبارزه‌ی طبقاتی تعیین کنند و اگر نتوانند چندوچون و اولویت‌های مسئله‌ی زن را مشخص کنند، پاسخ به یک مسئله‌ی مهم را فروگذارده‌اند. از یک طرف امکان‌رهایی زنان را به امکانی برای جولان و نفوذ امپریالیسم و بورژوازی بدل ساخته و از طرف دیگر مسئله‌ی زنان را با رفرم‌های مقطعی و ارتجاعی به شکستی بزرگ مبدل کرده‌اند!

آن‌چه رویکرد ما را نسبت به جنبش زنان و اساساً هر جنبش دیگر تعیین کرده و باعث می‌شود یک جنبش یا حرکت اعتراضی را سراسر طرد کنیم، همراهش شویم یا آن‌که سوبه‌های ارتجاعی آن را بازشناسیم و با نقد خود در راه اعتلای آن جنبش گام برداریم، همه و همه به تبیین ما از جامعه‌ی طبقاتی، جنبش‌های قوام‌یافته در آن، مسئله‌ی سوژگی و اساساً فهم ما از تاریخ برمی‌گردد.

مادامی که تاریخ را نه فرآیند شدن، نه حاصل برخوردهای دیالکتیکی و نه "سراسر مبارزه‌ی طبقاتی" که سیر خطی حوادث منفک و بی‌ارتباط با هم و قطاری از رویدادهای پشت‌سرهم رونده بدانیم، خبط کرده‌ایم. آن‌سان که پایان تاریخ را باور کنیم و از یادگیری درس‌های تاریخ عاجز باشیم، چشم‌هایمان را به روی ظلم‌ها و جورها و از آن مهم‌تر مقاومت‌ها و ایستادگی‌ها بیندیم، مفتون عظمت و پیشرفت سرمایه‌داری شویم، از شکست دادن و نابود کردن آن ناامید و هراسان به گوشه‌ای بخریم، اشتباه کرده‌ایم و قطعاً خطاکار خواهیم بود اگر این دوره را نه صرفاً یکی از ادوار تاریخی و لجنزاری محض که می‌بایست پشت سر نهیم که یحتمل پایانی ناگزیر و حتی خوش بینیم.

اکنون سؤال این است که تبیین و فهم رادیکال از جامعه‌ی طبقاتی و به‌تبع جامعه‌ی مدنی، جنبش‌های شکل‌گرفته در آن و آن‌چه به‌عنوان سوژگی طبقه‌ی کارگر در برپایی جامعه‌ی آزاد و برابر از آن یاد می‌شود چگونه است؟ اهمیت این سؤال از این‌جا ناشی می‌شود که پاسخ به آن، درنهایت موضع‌گیری‌های ما را در بزنگاه‌های تاریخی‌ای همچون روزهای پراشوب دی‌ماه تعیین خواهد کرد.

تعبیر و دید عده‌ای از جامعه‌ی مدنی تعبیر و دیدی بورژوایی است. چنان‌که آن را جامعه‌ای آزاد تلقی کرده که همه‌ی افراد آن با هم برابرنند و قانون عدالت بر همگان حکم فرماست. افراد در بیان اندیشه‌های‌شان آزادند و هر شخص در اعمال گرایش‌های خود، مختار. در این پندار ایدئولوژیک از جامعه فقر، نابرابری، ناعدالتی و فسادهای اداری و مالی همه معضلاتی‌اند که به ناکارآمدی یک دولت مربوط است و به‌مثابه‌ی یک استثناء دیده می‌شود. خود نظم اقتصادی-اجتماعی به‌عنوان سرچشمه‌ی معضل هدف قرار نمی‌گیرد. این چنین تبیینی از جامعه‌ی مدنی، رویارویی افراد با جنبش‌های مختلف و نیز سوژگی پرولتاریا را متفاوت از رویکردی انقلابی خواهد کرد. بر این اساس استراتژی بر پایه‌ی سرنگونی صرف دولت‌ها بی‌ریزی می‌شود و نه انقلابی اجتماعی. بر اساس چنین تعبیری، پرولتاریا نیز نه به‌واسطه‌ی جایگاهش در شیوه‌ی تولید که صرفاً به‌واسطه‌ی فرودستی‌اش یکی از کارگزاران انقلابی-و نه حتی سوژه‌ی پیشتاز آن- خواهد بود. در ادامه مسیر رسیدن به مقصود سرنگونی از کوره‌راه‌های جنبش‌گرایی و وحدت‌بخشی به اپوزسیون و رای رویکردها و افق‌های آنان خواهد گذشت و جنبش‌ها و وزنه‌ای برابر با هم خواهند داشت. عده‌ای با هجمه‌ی پست‌مدرنیسم و تبلیغ دموکراسی صوری مجاب خواهند شد به نظر دشمنان‌شان برای چپاول و استثمار بگذارند و بعدازاین فریادهاشان برای دفاع از هر "نه" گفتنی بلند می‌شود.

مارکسیسم که به تعبیر انگلس "علم‌رهایی پرولتاریا" است برای عده‌ای، یکی از راه‌های نجات بشریت، یک گفتمان و صرفاً یک طرز فکر و برخورد است. آن را امری اخلاقی و وجدانی تلقی کرده و تنها آن زمان که چهره‌ی دردناک تبعیض و ستم

خاطریشان را مکدر کرد از سر دلسوزی بدان گوشه چشمی می اندازند. پرولتاریا را قشری مفلوک می بینند که به جای سوزدهای انقلابی وضعیت، سوزدهای خوبی برای خلق هنرهای درام و جگرسوزند؛ و این انقلابی‌گری طبقه را نه از سر جایگاهش در امر تولید سرمایه‌دارانه و قرار گرفتنش در یک تضاد آشتی‌ناپذیر که صرفاً از سر فرودستی و فلاکت وضعیت معیشتی‌اش می بینند. جنبش کارگری را به جای شناسایی آن به عنوان حرکت انقلابی طبقه‌ی آگاه و متحد پرولتاریا، در کنار سایر جنبش‌ها با وزن، محوریت و اصلتی برابر می‌نشانند. برای آنان پرولتاریا سوزده نیست، هر صدای اعتراضی‌ای خصلت سوزگی انقلابی دارد. مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا برای وقوع انقلاب اجتماعی و الغای طبقات محوریت ندارد بلکه همه‌ی صداهای اعتراضی در قالب وحدت جنبش‌ها "جریان" را می‌سازند. افق‌های انقلابی در دستور کار نیستند بلکه استراتژی آن‌ها براساس براندازی صرف حکومت‌ها و سرنگون‌طلبی تعیین می‌شود و سیاست و روش کار نه سیاست رهایی‌بخش پرولتاریا-کمونیسم- بلکه سیاستی ارتجاعی-امپریالیستی خواهد بود.

امروز بیش از هر زمان دیگری به فراگیری درس‌های تاریخ نیازمندیم. باید در نفی تعبیر مسلط و ایدئولوژیک از جامعه‌ی مدنی بکوشیم. به ارتجاع جنبش‌گرایی تن ندهیم و در جهت پیروزی مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا در راه ساختن جامعه‌ای آزاد و برابر برای رهایی بشریت گام برداریم. امروز بیش از هر زمان دیگر به سلاح مارکسیسم نیاز است. مارکسیسم یک ضرورت است نه یک امر اخلاقی یا گفتمان و امکان بهره‌گیری از این ضرورت را تاریخ بر دوش فرزندان خلفش گذارده.

اگر این مسائل را از یاد ببریم و امکان‌ها را نادیده بگیریم خیلی زود به تعفن سرمایه‌داری تن خواهیم داد، به جای رفرم‌های تاکتیکی به رفرمیسم روی آورده و درصدد پر کردن خلأ و کاستی‌ها با فعالیت‌های مدنی و نهادهای خیریه برخوایم آمد. به هر جنبش و فعالیتی خود را خواهیم آویخت و هر از چند گاهی لعنتی را تثار سرمایه‌داری کرده و نشان می‌دهیم هنوز به پرچم سرخ وفاداریم درحالی که سرانجام‌مان بریریتی خواهد بود که زُزای سرخ هشدارش می‌داد.

در هر بلبشو و وضعیت پیچیده‌ای باید "حلقه‌های بخصوصی در زنجیر را"^۵ یافت که "برای نگه‌داشتن کل زنجیر و ایجاد آمادگی کامل برای انتقال به حلقه‌های بعدی"^۶ لازم است. آن‌چه می‌تواند این حلقه‌ی اصلی را بیابد چیزی نیست جز مارکسیسم-لنینیسم؛ علم مبارزه‌ی آگاهانه‌ی پرولتاریای رزمنده و متحد.

تماشاگران مفتون؛ "به هر چیزی که بعد از زمستان می‌آید / چگونه می‌گویی بهار؟"^۷

تعداد متونی که از موضعی رادیکال در نقد حرکت دختران خیابان انقلاب منتشر شد، بسیار اندک اما در میان هجمه‌ی رسانه‌های مرتجع امپریالیستی حقیقتاً دلگرم‌کننده بود. "نه" گفتن شمار هرچند محدود زنان از منظر سیاست طبقاتی به یک حرکت ارتجاعی که به عنوان خواست و تصویر زن مفلوک ایرانی به جهانیان نشان داده می‌شود بسیار مسرت‌بخش است.

بدیهی است نحوه‌ی رویارویی و مقدمان از این حرکت بایستی نقدی درست و از منظری سراسر رادیکال و کمونیستی باشد. نقد از این حرکت و یا حتی دفاع از آن صرفاً بر اساس رنگ روسری‌ها و روزهای انجام این کنش کاری است عبث. چه تفاوتی دارد "فریاد آزادی خواهی" - به تعبیر دل در گرو دادگان این حرکت - زن مستأصل و ستم‌دیده‌ی ایرانی با چه رنگ روسری‌ای و در چه روزی از روزهای هفته صورت بگیرد و یا شخص این دختران معترض با کمپین‌های وابسته به امپریالیسم چه ارتباطی داشته باشند. همه‌ی نقدهای از این دست باید در حاشیه قرار بگیرند اما زمانی که طرفداران این کنش بالأخص طیف چپ بر چنین چیزهایی چنگ می‌زنند، این مسائل باید بررسی شود.

اولین دختر خیابان انقلاب بسیار اتفاقی چهارشنبه‌ای با روسری سفید بر روی سکو می‌رود. دختر دوم با روسری سفید ادامه می‌دهد و... ما می‌توانیم با یک جست‌وجوی ساده‌ی اینترنتی از رنگ روسری‌های تک‌تک دختران که تعداد زیادی از آن به

۵. به نقل از لنین، تأملی در وحدت اندیشه‌ی لنین، گورگ لوکاچ

۶. همان

۷. شعری از حسن آذری

شکل جالبی سفید بود مطلع شویم. رنگ سفیدی که بسیار اتفاقی نماد کمپین چهارشنبه‌های سفید خانم معصومه علی‌نژاد قمی این سفیر آزادی و کارگزار رسانه‌ی صدای آمریکاست. تعداد زیاد روسری‌های سفید مسئله‌ی اصلی نیست چنان‌که روسری و پلاکارد سرخی که در دفاع از این دختران توسط یکی از فعالین سرشناس چپ، در یکی از خیابان‌های شهر به نمایش درآمد نیز مسئله‌ای کانونی نبود و در ماهیت ارتجاعی کنش تغییری ایجاد نکرد. کنش اخیر یکی از همین دختران، در آبان‌ماه امسال با لباس و روسری‌ای قرمز انجام گرفت، اما نباید به سادگی، به این رنگ‌های هزار رنگ اعتماد کرد و آن را بدون هیچ چندوچونی به رنگ سرخ انقلابی رمزبایی کرد. حتی اگر بپذیریم این رنگ قرمز همان سرخ انقلابی و دل‌خواه عده‌ای است، باید پرسیده شود مگر امکان ندارد پرچم سرخ در دست گرفت اما به آن خیانت کرد؟ مگر امکان ندارد از کمونیسم گفت اما به کمونیسم خیانت کرد؟ تاریخ از این نمونه‌ها زیاد به خود دیده. در اینجا سفید، سرخ یا سبز تفاوتی ندارد چراکه همه‌ی این رنگ‌ها و بزک‌ها را باید از قبل به نشانه‌ی صلح با امپریالیسم، سفید دید.

بسیار اتفاقی‌تر در یکی از همان روزها، خانم علی‌نژاد ویدئویی را در پیج شخصی خود برای اولین بار منتشر می‌کند که یکی از این شوالیه‌های روسری به دست داستان، مقابل دوربین با گریه و زاری از دو سال حبس تعزیری و هجده سال حبس تعلیقی‌اش برای مردم می‌گوید و از فشار و در بند بودن توسط حکومت آه و ناله می‌کند. به فاصله‌ی کمی از انتشار آن ویدئو، شایعاتی پخش می‌شود که مسیح علی‌نژاد برای حفظ ظاهر خود مجبور است ویدئوی دوم را نیز منتشر کند. یکی دو روز بعد ویدئوی دوم منتشر می‌شود اما این بار قهرمان ماجرا مصمم‌تر از زمانی که روی سکو رفت اعلام می‌کند دو ماه پیش از ایران خارج شده و جایش امن است! و این‌گونه سکوه‌های خیابان انقلاب به سکوه‌های پرش به بهشت موعود غرب برای ادامه‌ی فعالیت در "جریان" بدل می‌شود. ابداً مهم نیست بلیت سفر روسری سفید باشد، مچ‌بند سبز یا پرچم سرخ؛ مهم خدمت است به "جریان" کثیف به هر شیوه‌ی ممکن.

احتمالاً افاضات هنوز هم ادامه دارد و عده‌ای همچنان مشغول اسطوره ساختن‌اند و از "فریاد کردن آزادی"^۸ و "چرخش معنی‌دار راهکارهایی که تلاش زنان را به ساحت‌های دورافتاده‌ی یواشکی می‌کشاند، به حضور اجتماعی در خیابان"^۹ و دیگر تفاوت‌های دختران خیابان انقلاب با کمپین آزادی‌های یواشکی می‌گویند و در پی صغری‌کبری چیدن برای مسئله‌ای‌اند که به‌نظر می‌رسد تکلیفش مشخص باشد. به احتمال بیشتر عده‌ای معتقدند دخترانی که هنوز از ایران خارج نشده‌اند به امپریالیسم و رسانه‌هایش، مسیح علی‌نژاد و جریان‌های دست‌راستی ارتباطی ندارند و یا تمام هم‌وغم‌شان دیده نشدن و اجحاف در حق دختر خیابان انقلاب فلان شهر است.

هیچ اهمیتی ندارد که این کنش تماماً یا قسمتی از آن را علی‌نژادها به اسم خود ضرب بزنند یا فقط از تعدادی از این دختران حمایت کنند یا تصویر چندتایشان را بیشتر یا کمتر نمایش دهند یا مقدمات سفر فقط تعدادی از آنان را فراهم کنند یا... اساساً این‌جا نقش برجسته یا کم‌رنگ کارگزاران امپریالیسم مانند علی‌نژاد هیچ اهمیتی ندارد و ضرب زدن چنین حرکت‌هایی به نام خود نیز برای این اشخاص چندان مطرح نیست. امپریالیسم و کارگزاران امثال علی‌نژادش به هدف خود رسیده‌اند، درست همان زمان که دختری بر روی سکو می‌رود و در چند ساعت عکس‌اش در دنیا به‌عنوان نماد مقاومت و مبارزه و فریاد آزادی‌خواهی یک زن بیچاره‌ی ایرانی مخابره می‌شود، طیف راست و چپ سوار بر امواج، به این ارتجاع دامن می‌زنند و "دعوت" صورت می‌گیرد.

نکته‌ی درخور توجه دیگر این است که نباید خود این دختران را نیز فراموش کرد، کسانی که اکنون یک کاراکتر مشخص در یک حرکت اعتراضی مشخص سیاسی‌اند. این‌که اینان از چه جایگاه طبقاتی‌ای سخن می‌گویند و عمل می‌کنند، از چه خط فکری و سیاسی‌ای پیروی می‌کنند و یا این‌که چشم‌انداز آنان برای انجام این حرکت اعتراضی چه بوده و آیا خود این دختران هم از ارتباط با کمپین‌های امپریالیستی تبری می‌جویند یا این برائت‌جویی فقط ادعایی از سوی طرفداران آنان است که برای دفاع از جنبش‌کذایی به هر چیزی متوسل می‌شوند.

۸. حجاب اجباری و زنان طبقه‌ی کارگر، جلیل شکری، سایت نقد اقتصاد سیاسی

۹. نرخ اندک اشتغال زنان و مسئله‌ی حجاب اجباری، لیلا پاپلی یزدی، سایت نقد اقتصاد سیاسی

طبیعتاً حرکات اپیدمیک دختران خیابان انقلاب، طرفداری‌های بی‌چون‌وچرا از آن و قهرمان‌سازی‌های متعفن مؤمنانه و تقدس‌گرایانه از دختران را با فضای ایدئولوژیک و پروپاگاندا ی بورژوازی حاکم بر وضعیت، می‌توان و باید تبیین کرد. جوانان نسلی که در غیاب سیاست‌های بخش‌پرولتاریا، برهه‌ای دخیل‌بسته به آزادی میرسبز از حصراند و اسطوره‌ی انقلابی‌شان آهنگ‌های رادیکال‌ش را از قلب تل‌آویو برای جهانیان مخابره می‌کند، جوانانی که هنجارشکنی‌ها و انقلابی‌گری‌هاشان در امر اروتیک خلاصه می‌شود و سیاست را برای‌شان رمان‌هایی تعریف می‌کند که در هر سطرش نه حتی مرده باد کمونیسم که مرده است کمونیسم نهفته است، در دوره‌ای نیز قهرمانش چند روسری به دست و پرچم به دست روی سکوها خواهد بود که پس از فرآیند متعفن قهرمان‌سازی، اکنون در شبکه‌های اجتماعی مشغول کامنت‌بازی و دادوستد ایده با مسیح علی‌نژاد حول "پس گرفتن ایران" عزیزشان، آزادی زنان و یا افشاگری از هدیه‌های ارسالی خانم رهنورد، آن رهبر سبز فقید است. اکنون سؤال ابتدای متن را به شکلی مشخص‌تر مطرح می‌کنیم: دختران خیابان انقلاب کجای راه مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا ایستاده‌اند؟

پرده فرومی‌افتد؛ برای "شلیک به قلب ستم" باید در جای درست ایستاده باشی!

بررسی این مسائل که کارگزاران شورش‌های دی‌ماه ۹۶ ایران چه کسانی بودند، چه اهداف و افق‌های سیاسی‌ای داشتند، این‌که آیا طبقه‌ی کارگر در این شورش‌ها توانست به‌منابه‌ی "طبقه‌ای برای خود" ظاهر شود و توانست افق‌های انقلابی‌گری خود را از افق‌های صرفاً سرنگونی‌طلبانه و براندازانه جدا کند، واکاوی و رصد این امر که چه اشخاص و چه جریان‌هایی، بر مبنای چه عقبه‌ی تاریخی‌ای، چه مواضعی در قبال این حوادث اتخاذ کردند، همه و همه بسیار ضروری و مهم است اما فرصتی دیگر را می‌طلبد. ولیکن بررسی این امر که تکوین اعتراضات طی چند سال اخیر و ظهور آن در دی‌ماه چه تأثیراتی بر حرکت اعتراضی دختران گذاشت و چگونه آن را شعله‌ور ساخت، ضرورتی عاجل دارد.

با تمام زوایای جدی‌ای که نگارنده با چند متن منتشرشده در دفاع از جنبش دختران دارد اما نویسنده‌ای در ابتدای یکی از متن‌ها سؤال خوبی مطرح می‌کند: این‌که "آیا اگر جمهوری اسلامی تن به لغو حجاب اجباری بدهد باز هم می‌شود این رژیم را جمهوری اسلامی خواند؟"^{۱۰} او در انتها به یک پاسخ نه قطعی می‌رسد.

این گزاره که "دختران خیابان انقلاب بر نقطه‌ی حساسی دست گذاشته‌اند که می‌تواند هسته‌ی سخت قدرت را آشفته سازد"^{۱۱} سخت درست است اما پاسداشت حجاب از چه نقطه‌نظری برای جمهوری اسلامی دارای اهمیت است؟ آیا باید درستی سخنانی از این دست را پذیرفت که به ما می‌باوراند "در میان مجموعه‌ی مطالبات زنان علیه ستم جنسیتی، خواست لغو حجاب اجباری خصلتی یکتا دارد؛ زیرا از یک سو به شکلی تمام‌عیار سودای حکومت اسلامی در به انقیاد کشیدن و کنترل بدن زن به‌مثابه‌ی مایملکی هم‌تراز با دیگر اموال را برجسته می‌کند و از سویی دیگر نشان می‌دهد که چه‌طور حفظ این نهاد ایدئولوژیک را به مراتب سفت و سخت‌تر از دیگر هنجارها و ارزش‌های دینی‌اش، همواره در دستور کار داشته است."^{۱۲} (تأکید از من است) یا این دست تحلیل‌ها از اهمیت مسئله‌ی حجاب اجباری برای دولت جمهوری اسلامی، گزاره‌هایی ایدئولوژیک بوده که در راستای خدمت به "جریان" کثیف قرار دارند؟ واضح است حجاب اسلامی یکی از ستم‌های جنسیتی رانده‌شده بر زنان ایرانی است و حفظ آن برای جمهوری اسلامی امری حیاتی است. اگر جمهوری اسلامی از اجبار بر حجاب زنان عقب‌گرد کند ساختار ایدئولوژیکش با چالش مواجه می‌شود و تبعات زیادی برایش در پی خواهد داشت اما "به انقیاد کشیدن و کنترل بدن زن" توسط حکومت ایران نه اصل قضیه و امری قائم به ذات که بلعکس پدیداری است از یک ضرورت. ستم بر زن نه به دلیل اسلامی بودن حکومت ایران که به علت سازوکار سرمایه‌داری در ایران و ضرورت‌های خاص آن است. ستم

۱۰. حجاب اجباری و زنان طبقه‌ی کارگر، جلیل شکری، سایت نقد اقتصاد سیاسی

۱۱. همان

۱۲. هیچیم کنون، همه گردیم، پریسا نصرآبادی، سایت پراکسیس

جنسیتی و نه صرفاً حجاب در تمامی جوامع و نه فقط ایران در راستای تداوم چیرگی کار بر سرمایه، چپاول هرچه بیشتر نیروی زنان در خدمت مناسبات سرمایه و حفظ سازوکار آن است. در ایران، مذهب صرفاً کارکردی ایدئولوژیک، روبنایی و تشدیدکننده برای نابرابری جنسیتی دارد. نباید ستم بر زن را در حجاب اجباری خلاصه کرد یا آنکه عامل ستم را "حکومت اسلامی" ایران و نه سازوکار سرمایه در آن شناسایی کرد. در هر حال دولت جمهوری اسلامی ایران برای تداوم مشروعیت ایدئولوژیک خود از مسئله‌ی حفظ حجاب قدمی عقب نخواهد رفت.

دختران خیابان انقلاب در غیاب سیاست رهایی‌بخش پرولتاریا، درست زمانی که صدای ارتجاع از خیابان‌ها به گوش می‌رسید، چیزی را مطالبه می‌کردند که به دست آوردنش مساوی بود با نبود جمهوری اسلامی. این اتفاقی نیست که این حرکت اعتراضی دقیقاً در اوج اعتراضات در بهمن‌ماه به یک‌باره شعله‌ور شد. روزهایی که آمدنیوز از تسخیر یک شهر به دست معترضین خبر می‌داد، از نقاط مختلف ایران عکس‌های دخترانی می‌رسید که روسری به دست بالای سکوها ایستاده بودند. روزهایی که آوانگارد جنبش دختران خیابان انقلاب کعبه‌ی آمال و قبله‌ی پرستش راست و چپ شده بود و از آن طرف سرنگونی و براندازی در خیابان پی‌گرفته می‌شد، عده‌ای دختر جوان که از فرودستی و تبعیض فقط روسری‌ها را دیده بودند و تا دیروز آزادی‌های یواشکی مأمون‌گاه یواشکی‌شان بود، آناش‌وار روی سکوها می‌رفتند و بدشان نمی‌آمد از این قهرمان‌بازی‌ها سهمی ببرند. دوربین‌ها ثبت می‌کردند و لحظه‌ای بعد این سیل ستایش‌ها بود که روانه‌ی آنان می‌شد. دختران جوان کار دیکتاتوری را تمام‌شده می‌دیدند و حیف بود اگر آنان یکی از قهرمانان این جشن سرنگونی نمی‌بودند. همان‌طور که امروز نیز قضیه را این‌گونه می‌بینند. ساده‌تر این‌که افق‌های سیاسی جنبش دختران با افق‌های سرنگونی‌طلبی و براندازی صرف اعتراضات دی‌ماه و پس از آن همسو است. برای عده‌ای انقلاب اجتماعی با براندازی در آغوش امپریالیسم هیچ توفیری ندارد. آنان دشمن دیرینه‌ای را می‌بینند که پایانش نزدیک شده و باید به هر قیمتی کارش را تمام کرد و انتقام گرفت. این‌که نتیجه چیست یا چگونه باید این امر به انجام برسد یا این‌که این حرکت چه تأثیراتی بر کلیت مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا می‌گذارد ابداً مهم نیست. مهم فرصتی است که دست داده، چه خوب که از آن بهره برده و سهمی از این قهرمانی و پیروزی نصیب شود.

این نکته که در همه‌ی حرکات اجتماعی و انقلاب‌های توده‌ای عنصر تهییج وجود داشته و کارساز است برای مان امری بدیهی است اما باید میان شور انقلابی و چاشنی هیجان در جنبش‌ها با حرکات سراسر آناش‌یستی، اپیدمیک و هیجان‌زده فرق گذاشت. چیزی که در حرکت دختران کاملاً مشخص بود؛ شوری که نه سرچشمه گرفته از آگاهی که خود جای آگاهی را پر کرده بود.

در آن روزها چپ ایران می‌نوشت: "بارها روی کاغذ نوشتیم که فرودستی زن و ستم جنسیتی او بر ستم طبقاتی بارشده و از این رو زنان ایران به شکلی مضاعف ستم‌دیدگی را زیسته‌اند." ^{۱۳} (تأکید از من است) آنان معتقدند "با الغای حجاب اجباری، نه فقط حق آزادی پوشش به‌مثابه‌ی یک حق دمکراتیک محقق می‌شود و نه تنها یک نهاد موجد ستم از میان می‌رود بلکه دگرگونی غیرقابل نادیده‌گرفتنی نیز در ساختار سیاسی-ایدئولوژیک حکومت جمهوری اسلامی رخ می‌دهد. اتفاقاتی که این مطالبه را به‌وضوح از دیگر رفرم‌های قانونی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی زنان متمایز می‌کند." ^{۱۴} گرچه همراهان "جریان" سرنگونی و براندازی، تمایز میان مطالبه‌ی لغو حجاب اجباری از سایر خواست‌ها را خوب دریافته‌اند اما بر اساس همین سخنان ما باید بپذیریم ستم جنسیتی خاص "زنان ایران" بوده و فقط هم استقرار این "جمهوری نیم‌بند" علت این ستم و فرودستی است؛ بنابراین بلافصل مجاب خواهیم شد که تنها راه آزادی و رهایی "زنان ایران" سرنگونی صرف جمهوری اسلامی است. در این‌جا نه شناخت ریشه‌های ستم بر زن و تلاش در جهت خشکاندن آن و نه حتی مطالبه به ذات خود مهم است؛ بلکه نکته‌ی مهم، تمایز این مطالبه در افق‌های سرنگونی‌طلبانه‌اش نسبت به سایر خواست‌هاست که دفاع از آن را در دستور کار قرار می‌دهد که اگر ذات مطالبه یا مسئله‌ی فرودستی زن به‌عنوان مقدمه مهم بود نایستی نتیجه به این‌جا ختم می‌شد. فهم

۱۳. همان

۱۴. همان

این خانم تئوریسین از مسئله‌ی زنان یک فهم عام بورژوازی با کارکردی مشخصاً امپریالیستی است به همین علت هم آن را خاص زنان ایران و راه‌رهایی از آن را هم سرنگونی حکومت دیکتاتوری می‌داند. ایشان که به تعبیر خود در پی وحدت بخشیدن به "هزاره‌ی خفت‌بار" جنبش‌های مختلف بدون هیچ‌چند و چون و حتی گوشه‌چشمی به افق‌های ارتجاعی-امپریالیستی‌اند، به تمامی در دام جنبش‌گرایی افتاده‌اند. هر نوع محوریت‌بخشی به جنبش‌ها و خواست‌ها را با برچسب کارگرپرستی رد می‌کنند و پیشاپیش از قبول هر نقدی با برچسب زدن‌هایی از این دست به منتقدان‌شان شانه خالی کرده‌اند و گوشزد می‌کنند "زمانی که مش‌ها گره شده و یا مانند امروز روسری‌ها بر سر چوب زده شده" نقد و پرسیدن سؤال "انفعال (نسبی) و بی‌افقی" را در پی خواهد داشت. به این ترتیب هیچ نقد و سؤالی جایز نیست و ما باید هر جا که فریاد "رضاشاه، روح‌شاد" را شنیدیم یا جوان جو زده‌ی روسری به دستی را روی سکو دیدیم، باید طبق روال فضای عمومی چپ ایران سیل بیانه‌ها و متون هر دم‌بیل‌مان را در جهت حمایت روانه کنیم. در نهایت به عقیده‌ی ایشان چیزی غیر از وحدت اپوزسیون "سنگر گرفتن پس طبقه‌ی کارگر و پشت کردن به جویبارهای جاری مقاومت"^{۱۵} است.

زنان کمونیست باید در مقابل مواضعی از این دست بایستند و به این تئوریسین‌ها هشدار دهند که: لطفاً شما پس طبقه‌ی کارگر سنگر نگیرید و به اسم کمونیسم و با ادبیات و ترم مارکسیستی در جایگاه دوست و رفیق به طبقه‌ی کارگر خیانت نکنید و با چنین تحلیل‌هایی نه تنها زنان که طبقه‌ی کارگر را به قهقرا نکشاید.

این متن مورد اشاره، تنها متن منتشرشده در دفاع از جنبش‌کذایی نبود اما سوبه‌های جالبی برای بحث داشت. قهرمان‌سازی‌های خاص مناسبات و تفکرات بورژوازی در مورد این دختران نیز راه خود را یافته است. دخترانی که کسی از خط سیاسی و اهداف واقعی‌شان آگاهی ندارد، تنها چند لحظه پس از نمایش شجاعت و صعود به سکوها مبدل به قهرمانانی می‌شوند که بعدها بسیج کردن توده پشت سرشان برای هر هدف و مسیری احتمالاً کار آسانی خواهد بود. چپ ایران نیز در آذین‌های این حرکت در فضای سراسر تهییجی و آناشیک نقش ویژه‌ای داشته و دارد. در آن روزها چه چپ‌ها که با شور و شوق در کنار عکس دختری روسری به دست می‌نوشتند: "زنده باشی تو که راز سنگر و ستاره را می‌دانی". دختران جوان اما شاید نمی‌دانستند همه‌چیز به چند لحظه روی سکوها ایستادن و چند عکس زیبا و قهرمانی ختم نمی‌شود. امپریالیسم می‌تواند در غیاب سیاست طبقاتی رادیکال بر هر مطالبه و خواستی سیطره پیدا کند. این بار هم شاید بدون صدور هیچ دستوری یا حتی ارتباطی با شخص این دختران، آنان را خواسته یا ناخواسته به پیاده‌نظام خود برای پیشبرد "جریان" بدل کرده و در تک‌تک اجزای این حرکت اعتراضی نفوذ داشت: در بسترسازی برای طرح مطالبات با این شکل، در کلیت این حرکت اعتراضی و در جوسازی‌های بعد از آن.

فهم رادیکال از تاریخ امکانی را مهیا می‌کند که خواستی مشخص در کلیتش، فرم، محتوا و افقش رادیکال باشد. فرم و محتوا اگرچه ممکن است دو چیز جدا و منفک از هم بنمایند اما در عمل به هم پیوسته و در هم‌پوشانی با هم قرار دارند. دختران خیابان انقلاب از فرم و روشی برای بیان اعتراض استفاده کرده‌اند که در تناسب ویژه و به جایی با محتوای ارتجاعی خود است. نحوه‌ی مواجهه‌ی ما با خواست و مطالبه‌ی این دختران در وهله‌ی نخست این نیست که خواست آنان معیشتی نیست. حتی این هم نیست که این مطالبه فقط مربوط به قشر یا طبقه‌ی خاصی است و در لحظه‌ی کنونی احتمالاً خواست تعداد زیادی از زنان فرودست نیست. مسئله در وهله‌ی اول این است که تبعیض جنسیتی گرچه اشکال گوناگونی دارد و عوامل بسیاری در شکل و شدت آن مؤثرند اما این معضل از ریشه‌ای اقتصادی-اجتماعی تغذیه می‌شود و زمانی که مطالبه‌ای بدون در نظر گرفتن این ریشه‌ها بدون تلاش در جهت رفع آن مطرح می‌شود، زمانی که خواستی به علت عدم ریشه‌یابی، تک‌افتاده و مجزا از سایر مطالبات زنان در دستور کار قرار می‌گیرد یا محکوم به شکست است یا در صورت موفقیت در سطح فرم متوقف خواهد شد. دختران روی سکوها از فرودستی چیزی جز حجاب اجباری را ندیدند و ریشه را به اشتباه فقط جمهوری اسلامی شناسایی کرده و نشانه گرفتند.

علاوه بر این جنبشی که کارگزاران آن بدون آگاهی از اهداف واقعی یکدیگر و بدون برخورداری از سازمان‌یابی، تعامل یا اتحاد میان مطالبه‌گران خود شکل می‌گیرد قابل نقد است. برای عده‌ای نقد به کنش این دختران یک چیز است و ستایش شجاعت‌های آنان چیز دیگر، اما با عرض پوزش حرکات آنارشی‌وار چند دختر جوان که نه فریادی از سر آزادی‌خواهی که غریبی از سر استیصال سر می‌دهند نباید برای مان قابل‌تقدیر باشد. جوانان جَوزده‌ای که با دیدن تعدادی عکس و فوران ستایش و تمجیدها به صورت منفرد و بیگانه از هم روانه‌ی خیابان می‌شوند تا قدم در راهی بگذارند که انتهای آن امپریالیسم و پروژه‌هایش به انتظارشان نشسته چه جای تقدیر و سپاس‌گویی دارد؟ روش‌های اعتراضی القاشده از مناسبات بورژوازی، این تک‌افتادگی مرسوم با پراتیک سیاست طبقاتی پرولتاریا که از آگاهی سرچشمه می‌گیرد، بسیار متفاوت است. سیاست رهایی‌بخش پرولتاریا که یکسر بر اتحاد و "طبقه برای خود" شدن استوار است و سوژگی در آن نه سوژگی یک فرد یا حتی افرادی ولو آگاه که سوژگی طبقه‌ای آگاه و متحد است در حرکت دختران خیابان انقلاب جایش خالی است. به همین دلیل حتی نام‌گذاری جنبش بر این حرکت امری خالی از اشکال نیست.

اکنون باید به این پرداخت که رابطه‌ی سیاست طبقاتی با خواست و مطالبه‌ی فرودستان چگونه باید باشد. کمونیسم باید حامل همه‌ی صداهای فروخورده، فریاد همه‌ی رنج‌دیدگان و بازتاب ستم همه‌ی ستم‌دیدگان در حکمرانی سرمایه و حتی دوره‌های تاریخی پیش از آن باشد. هیچ فرد یا جریان کمونیستی‌ای هرگز نباید هیچ مطالبه‌ای را با ادعای معیشتی نبودن حذف کند. آزادی پوشش جزو حقوق اولیه‌ی هر انسانی و مطالبه‌ی آن و خواست لغو اجبار بر آن نیز کاملاً قابل دفاع و درست است اما "برای ما مسئله فقط این نیست که خواست‌های مان چیست بلکه این است که چگونه آن‌ها را می‌خواهیم."^{۱۶} نقد ما نیز به ذات خواست آزادی حجاب نیست بلکه به چگونه خواستن آن است. خود آزادی پوشش یک خواست بورژوازی یا طبقه متوسطی نیست بلکه نحوه‌ی بیان آن در حرکت مذکور بورژوازی است.

گرچه ممکن است در دوره‌ای که زنان فرودست در کنج خانه‌ها، در خیابان‌ها، در کارگاه‌ها و کارخانه‌ها استثمار می‌شوند و برای ابتدایی‌ترین حقوق انسانی‌شان یعنی زنده ماندن، نان و سرپناه می‌جنگند، اولویت‌ها نه مسئله‌ی حجاب که مطالباتی حیاتی‌تری باشد. در هر مطالبه اصالت و اولویت آن مسئله باید مدنظر باشد. کسانی که مطرح کردن این نقدها را حمل بر کارگرپرستی و برخورد اکونومیستی می‌بینند برای ما تداعی‌گر جمله‌ی معروف ملکه ماری آنتوانت در بحبوحه‌ی انقلاب کبیر فرانسه‌اند که می‌گفت: "مردم اگر نان ندارند کیک بخورند."

بدیهی است در هر شرایطی بخصوص اوضاع بحرانی امروز، چگونه نقد کردن از خود نقد، به هر شیوه و با هر قیمتی مهم‌تر است. در قسمتی از نمایشنامه‌ی "بلشویک‌ها"^{۱۷} از زبان لوناچارسکی می‌خوانیم که: "مشکل‌ترین کارها برای یک کمونیست این است که بی‌رحم باشد" و اگر احساسی به قضیه نگاه نکرده باشیم حقا که این‌گونه است. اگر مشکل‌ترین کار برای یک کمونیست بی‌رحم بودن است به نظرم اما یکی از بزرگترین وظایف او نقد بی‌رحمانه و بی‌امان او به وضعیت است. از این رو روشن است که باید با برخوردهای امنیتی، مجازات و احکام قضایی صادره نسبت به این دختران به شدت مخالف بود و آن را محکوم کرد اما یک‌دم هم نباید از نقدی بی‌رحمانه اما سازنده نسبت به این حرکات، طرفداران آن و حتی منتقدین آن - آن‌جا که نقدشان به‌جا و دقیق نباشد - بازایستاد. باید به یاد داشت که نقد سازنده به فرم، محتوا و افق‌ها یا هر جنبه‌ی دیگری از یک حرکت یا اعتراض ارتجاعی به معنای نقد بر کلیت آن حرکت است چراکه تمامی جنبه‌های یک امر به شکل دیالکتیکی درهم‌تنیده‌اند. نقد این حرکت اعتراضی نباید ما را به نتایج فروکاست‌گرایانه‌ای همچون اصلاح برخی جوانب ارتجاعی کنش برساند.

مسئله‌ی اساسی‌ای که کنش دختران خیابان انقلاب پاسخ به آن را فروگذارده، امری مهم و جنبه‌ای غیرقابل چشم‌پوشی است که سایر جنبه‌ها را نیز تحت الشعاع قرار داده، آن‌چه می‌بایست نقد اصلی ما به این اعتراض و برخاستن‌هایی از این دست باشد، فروگذاردن و خلأ سازمان‌دهی و تشکل‌یابی زنان و مردان پرولتاریاست. در نقد از حرکت این دختران، پرسش از تشکل‌یابی

۱۶. به نقل از لنین، لنین و مسأله‌ی زنان، کلارا زتکین

۱۷. نمایشنامه‌ی بلشویک‌ها، میخائیل شاتروف، ترجمه‌ی احمد پوری

جایش خالی است. قطعه‌ی شاید فراموش شده‌ای که این وضعیت بلبشو آن را به‌درستی می‌طلبد همین است. امروز پاسخ "چه باید کرد" لنینی سازمان‌یابی مارکسیست لنینیستی است.

رفقا قطاری که بر آن سواریم از دی‌ماه حرکتی شتابناک را به خود گرفته، سیر حوادث سرسام‌آورند، همه‌چیز دست‌به‌دست هم داده تا "پروژه‌ی فروپاشی و انهدام اجتماعی" به بهترین نحو تحقق یابد. صدای ارتجاج هنوز هم از خیابان به گوش می‌رسد. اوضاع بسیار ناامیدکننده و خطرناک است؛ اما در پس این جدل‌ها چیزی هست که باید دیده شود، باید گفته شود، باید شنیده شود و آن زخم فرودستان و درد دردمندان است. به قولی "فرودستان شاه‌دان و شهیدان و خویشان خویش را بازمی‌شناسد و بدلان و اعداد قاتلان خود را در هر لباسی نیز هم. سینه‌چاکی و یقه‌درانی تاوان و جزا و مالیاتی دارد که در پس عیش شباب باید پرداخت." ^{۱۸} اگر در دی‌ماه قدمی در خیابان نگذاریم یا تماماً علیه سکوها ایستادیم و به همه‌ی این‌ها گفتیم "نه!"، امروز باید امکان‌ها را نیز ببینیم. اگر قائل به این باشیم که "خیابان‌ها و سکوها سراسر در تسخیر امپریالیسم‌اند" از پیش نه‌تتها هرگونه امکان‌رهایی را از خود سلب کرده‌ایم بلکه حتی خودمان را نیز انکار کرده‌ایم. امروز در مسئله‌ی زنان ستم‌دیده، تشکل‌یابی آنان حول سیاست‌رهایی‌بخش پرولتری بیش از هر زمان دیگری در دستور کار است و این امر مهم بر دوش پراتیسین‌های کمونیست قرار دارد. پاسخ "چه باید کرد؟" همیشه قدم نهادن در خیابان و ایستادن بر سکوها نیست، گاهی پاپس‌نهادن و آماده شدن برای رزم‌های بعدی است. "آن‌گاه که بپذیریم هر کاری را نمی‌بایست برای مقابله با وضعیت موجود انجام داد و هر کار به‌ظاهر انقلابی، نفی انقلابی و متعین وضعیت موجود نیست می‌توانیم پراتیک راستین انقلابی داشته باشیم." ^{۱۹}

باید با نقد این دست حرکت‌ها از دل مطالبات و خواسته‌های برحق زنان ستم‌دیده‌ی پرولتاریا، راه انقلاب اجتماعی و پیشتازی پرولتاریای رزمنده را هموار ساخت. درنهایت این‌که اگر پرولتاریا نتواند به‌مثابه‌ی "طبقه‌ای برای خود" هدایت این قطار را به دست گیرد، اگر نتواند به‌جای مهره‌ی بازی امپریالیسم، سوژه‌ی انقلابی وضعیت باشد، این قطار به مقصد نابدی همه‌مان را با خود به قهقرا خواهد برد.

امروز یک‌کاسه کردن همه‌ی مخالفان سرنگونی صرف و انتساب آنان به جریان مدافع محور مقاومت و به این طریق نشنیدن نقدهای آنان کاری متداول و آسان است اما کار بایسته و سخت، سخن گفتن از انقلاب با زبانی انقلابی است. قابل پیش‌بینی است که این نقدها پیشاپیش با زدن برچسب‌های نئوتوده‌ای، دگم‌گرایی، اکونومیستی برخورد کردن، کارگرپرستی یا حتی محور مقاومتی بودن رد شود، اما اگر تمام‌قد ایستادن علیه بازی‌های امپریالیسم، چپ‌روی‌های عده‌ای، سرنگونی‌طلبی صرف و حرکاتی شبیه به کنش این دختران متحمل چنین برچسب‌خوردن‌هایی باشد از آن باکی نیست، نباید از اصول تخطی ناپذیر عبور کرد و وارد "جریان" کثیف شد.

۱۸. خیابان یکطرفه و کوتوله‌هایش، پویان صادقی، سایت مجله هفته

۱۹. سیاست پرولتاریا، سیاست کلیت، نشر اینترنتی